



## حدیث امتنان دانشجوی سالخورده

در یکی از روزهای اواسط خردادماه آقای علی اصغر محمدخانی معاون فرهنگی شهر کتاب تلفن کردند و گفتند که در نظر دارند به مناسبت هشتاد سالگی من مجلسی ترتیب دهند و در آن مجلس بعضی از دوستانم درباره کتاب «اخلاق در عصر مدرن» چیزی بگویند و سپس به تعبیری که اخیراً شایع شده است کتاب رونمایی شود. من هم هرچند فکر می کردم که بهتر است صرفاً به بحث در مطالب کتاب اکتفا شود این لطف را پذیرفتم و مقرر شد که مراسم در روز پانزده تیر یعنی یک ماه بعد از پانزده خرداد که روز تولد من است، برگزار شود. چند روز بعد از دفتر کتابخانه مجلس نامه ای آمد که می خواهند در همین روزها از کتاب «شعر و همزیانی» رونمایی کنند. رئیس کتابخانه مجلس در زمره عزیزترین و نزدیکترین دوستان من است و من که لطف هیچکس را نمی توانم رد کنم چگونه می توانستم با پیشنهاد دوست دیرین و همسخن خود مخالفت کنم. با این همه، به رسم وزارتخانه ها و سازمانهای اداری که معمولاً به نامه های اشخاص مخصوصاً اشخاص حقیقی پاسخ نمی دهند، د بی پاسخ گذاشتن نامه دوست را زیست ندانستم و پاسخی ندادم. چند روز بعد تلفن کردند که علاوه بر رونمایی کتاب، مراسم هشتاد سالگی هم هست و به این جهت ناگزیر وقت برگزاری رونمایی هم به تأخیر می افتد.

من درست نمی دانستم که چگونه هر دو مراسم (شهر کتاب و کتابخانه مجلس) را با هم جمع کنیم که دیدم مراسم کتابخانه مجلس رسانه ای شد. وقتی امری رسانه ای می شود اختیار از دست صاحبانش به در می رود. بخصوص اگر این امر تصمیمی باشد که باید زود اجرا شود فرصت تأمل از اقدام کنندگان گرفته می شود و رسانه کارها را پیش می برد. سایت ها و روزنامه ها نوشتند که «جشن هشتاد سالگی ... برگزار می شود و جوایزی از سوی برگزارکنندگان اعطا می شود و یونسکو نیز به داوری نشان و جایزه می دهد». البته در مراسمی مثل سالروز تولد، اهدای هدیه رسم است و هدیه چیزی است که هرکس می تواند به هر کس دیگر بدهد اما جایزه و نشان را به همه نمی دهند. جایزه را به کسانی می دهند که صاحب اثر و ابتکار خاص و ممتاز باشند و اعطای نشان، هر نشانی که باشد، ضوابط و شرایط و مقدمات و تشریفات دارد. وقتی اینها را می نوشتند من تعجب می کردم که چه می گویند و چه شده است که چنین می گویند. تا اینکه از آنسوی دور صدایی برخاست که صورتی از طنز تلخ زمانه بود و به این جهت در عین حال که دل و جان را می آزرده مایه نشاط و انبساط خاطر می شد. صدا می-گفت اعطای نشان یونسکو به یک فاشیست بی سواد مایه ننگ است. (می بینید که این صدا چه شباهتی به صداهایی که هر روز در دیار خود می شنویم دارد و دو گروه در ظاهر مخالف و متخاصم چه نزدیکیها و

شبهاتها و حتی همانندیهایی می توانند داشته باشند). شاید اینطور باشد ولی من هرگز درباره آن فکر نکرده بودم. زیرا فاشیست نیستم وگرچه بضاعتم در علم مزجاة است امیدوارم در قیاس با کسانی که نسبت بی سوادی به من می دهند بی سواد و بی خرد نباشم. مرا از آن جهت فاشیست می خوانند که دروغ و کین توری را منافعی با آزادی می دانم و طبیعی است که اهل دروغ و کین توری این نکته ساده را نپسندند و برنتابند. مستبدان روراست که از خشم انقلابی و دریای خون و طوفان خشونت می گویند درونشان کمتر از کین توزان خشمناگین مدعی آزادی خواهی پریشان و از هم گسیخته است. همکاران عزیزم «دکتر عماد افروغ» و «دکتر احسان شریعتی» به نحو سرپیسته به این صدا به حکم درک درستشان از آزادی و نه صرفاً برای دفاع از من پاسخ دادند و از آنان متشکریم.

اما جز این مورد هر چه از هر طرف آمد عین لطف و احسان بود. جناب آقای «دکتر ولایتی» که خبر را شنیده بودند خود گفته بودند که تشریف می آورند و سخنانی نیز به مناسبت ایراد می کنند. رؤسای بعضی سازمانها هم داوطلب همکاری با کتابخانه مجلس در برگزاری مجلس شده بودند و از جمله آنان جناب آقای «دکتر خسروپناه» رئیس مؤسسه حکمت و فلسفه از راه لطف به عهده گرفته بودند که سخنرانی کنند. دوستان عزیز من آقایان «دکتر سیدمصطفی محقق-داماد»، «احمد مسجدجامعی»، «دکتر صادق خرازی»، «بهاالدین خرمشاهی»، «دکتر علی اصغر مصلح»، «دکتر بیژن عبدالکریمی» و «سیدعبدالجواد موسوی» که ارادت خود به ایشان را مایه بشرف می دانم، سخنانی لطف آمیز در حق من گفتند یا می خواستند بگویند که تنگی وقت مجال نداد. آقای «دکتر نصر» هم با اینکه سالمیان درازی است از مصاحبتشان محرومم، پیام آمیخته به لطف دادند. می گفتند که بعضی رجال سیاسی کشور نیز تشریف می آورند و مگر جناب آقایان «دکتر ایرج فاضل»، «مهندس میرسلیم»، «محمدعلی ابطحی»، «دکتر حدادعادل»، «مهندس تابش»، «احمد مسجدجامعی»، «دکتر صادق خرازی»، «دکتر مهدی حجت»، «دکتر سنایی» و «حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای دعایی» و جمع کثیری از استادان و دانشمندان که ذکر نام همه آنها میسر نیست، (زیرا می ترسم نام بزرگی از قلم بیفتد) تشریف نداشتند. من که تا این زمان به یاد نمی آورم که هرگز به مناسبت تولدم مراسمی برگزار شده باشد این چیزها را که می شنیدم تعجب می کردم و چون خود را لایق این همه لطف نمی دانستم این خیال در نظرم می آمد که انعقاد این مجلس باید عکس-المعمل توهمین ها و نالسزایی هایی باشد که در سی سال اخیر تحمل کرده ام. وقتی به من خبر می دادند که چه کسانی پیام می دهند و سخنگویان مجلس کیانند فکر می کردم که خوب نیست در مجلس هشتاد سالگیم همسر و فرزندانم که در تهران نبودند غایب باشند و هیچ شرکتی نداشته باشند. خوشبختانه آنها خود به این فکر افتادند که از دور پیامی بدهند. همچنین برای اینکه قدری از تشریفاتی بودن مراسم کم کنم پیشنهاد کردم که از میان دوستانی که کتاب های مرا خوانده اند لااقل دو نفر سخن بگویند که البته قرار با آنها گذاشته شد و ظاهراً نامشان هم در برنامه بود. اما حرف مجلس طولانی شد و وقت کم آمد و آنها نتوانستند سخن بگویند (من می بایست از سخن گفتن صرفنظر کنم و وقتم را به دوستان بدهم که چون درست در جریان برنامه نبودم غفلت کردم). وقتی شنیدم که نام عده بالنسبه معتنابهی در فهرست سخنرانان قرار دارد تقاضا کردم یکساعت وقت سخن گفتن به من بدهند که در باب فلسفه و سیاست چیزی بگویم و غرضم بیشتر این بود که تعداد سخنرانان افزایش نیابد. چند دقیقه از وقت خود را به خواهرزاده ام دکتر محمدجعفر اقبال (که در حکم فرزند من است) دادم و با اینکه می دانستم در حق من لطف بسیار دارد نمی دانستم می خواهد از من با این همه تحسین یاد کند. کاش نیمساعت باقی مانده را هم به آن دو دوستی که نامشان در فهرست بود، داده بودم و خود به ذکر چند کلمه تشکر در پایان مجلس اکتفا می کردم که شرمسار آنها نمی شدم. مسلماً آنها مطالبی بهتر از آنچه من گفتم، می گفتند. حالا دیگر آن مجلس برگزار شده است و کسانی تشریف آوردند که توقع و انتظار آمدنشان نداشتم. اگر مثلاً از مراکز و مؤسساتی که در طی شصت سال اخیر در آنها خدمت کرده ام کسی می آمد تعجب نمی کردم. من در حدود پنجاه سال در دانشگاه تهران خدمت کرده ام و بیش از بیست سال عضو هیئت امنای آن بوده ام؛ سالهایی نیز در وزارت آموزش و پرورش خدمت کرده ام. از ابتدای تأسیس شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال 1363 عضو آن شورا بوده ام و مدت ها عضویت شورای عالی برنامه ریزی وزارت علوم و شورای فرهنگ عمومی (وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی) و همچنین شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش (وزارت آموزش و پرورش) را داشته ام و . . . به مجلس که وارد شدم دیدم کسانی نشسته اند که اصلاً توقع و انتظار حضورشان را نداشته ام. نمی توانم از آنها نام ببرم زیرا چنانکه گفتم می ترسم نام بزرگی را از قلم بیدارم. حاضران و اهل مجلس غالباً اهل دانش و فرهنگ و هنر بودند حتی سیاستمدارانی که آمدند مقام استادی و دانشمندی داشتند و از میان دانشمندان حاضر، عده ای نیز از «اعضای پیوسته و وابسته فرهنگستان» بودند.

یک ساعت مانده به پایان مجلس «جناب آقای خاتمی» تشریف آوردند. از ایشان چگونه می-توانم نام ببرم. حدس می زدم که ایشان یا می آیند یا پیامی می دهند. در هر صورت حضورشان گرچه مایه افتخار بود اما با توجه به لطفی که همواره به من داشته اند و دارند غیر منتظره نبود. من با آقای خاتمی و خانواده ایشان در سیاست آشنا نشده ام. آقای خاتمی اکنون هفتاد ساله اند و من هفتاد سال است که ایشان را می شناسم (و چه خوب است که مجلس بزرگی به مناسبت هفتاد سالگی این شخصیت سیاسی - فرهنگی دانا و آگاه و سیاستمدار شریف و مثال جهانی جمع اخلاق و سیاست برگزار شود). آمدن جناب آقای خاتمی غیر منتظره نبود زیرا اولاً ایشان بسیار مؤدبند. ثانیاً اهل نظرند و به اهل دانش و فرهنگ حرمت می گذارند و به من هم که به این طایفه گرامی منسوبم، بیش از پنجاه سال است که نظر مرحمت دارند. ثالثاً سابقه ارادت من به خاندان خاتمی از شصت سال هم تجاوز می کند (چنانکه آقای مهندس تابش نیز صرفاً به عنوان نماینده اردکان در مجلس نیامده بودند بلکه برای اظهار لطف به کسی آمده بودند که صرفنظر از خویشاوندی با ایشان که در سخنرانیهایشان با شرح شجره نامه ای آن را اعلام کردند سالها با پدر بزرگوار ایشان رابطه دوستی و انس و الفت داشته و به جدیشان ارادت می ورزیده است). رابعاً مجلس، مجلس دانشمندان و اهل نظر و فلسفه بود و خاتمی در زمره این گروه است. هرچند که در سیاست نیز مقام بزرگ دارد و گمان می کنم بهتر است او را یک صاحب نظر سیاستمدار بدانیم. از تشریف فرماییشان بسیار ممنونم. نکته ای که باید تصریح شود اینست که همه لطفی که در آن شب نثار من شد به حسن نظر و صمیمیت و صفای روح دوست گرامیم «دکتر محمد رجیبی» باز می گردد و اگر نقصی بود آن را به کمبود وقت برای تهیه مقدمات و تدوین یک برنامه هماهنگ باید نسبت داد. من قدردان و حق شناس لطف همه کسانی هستم که در برگزاری این مجلس سهیم و دخیل بودند و از کسانی که تشریف آوردند تا از یک معلم پیر و بیشتر از شغل معلمی و دانش طلبی قدردانی کنند و البته از رسانه هایی که اطلاع رسانی کردند، تشکر می کنم. متأسفم که چون مجلس طولانی شد فرصت سخن گفتن برای دو دوست و همکارم آقایان دکتر مصلح و دکتر عبدالکریمی فراهم نشد. من نمی خواستم و نمی بایست در چنین مجلسی پر حرفی کنم اما قرار شده بود درباره نسبت میان سیاست یا فلسفه و هنر چیزی بگویم. طرح مسئله فلسفه و هنر و سیاست در چند دقیقه ممکن نبود آنچه گفتم باید مدخلی برای ورود به بحث تلقی شود. خلاصه آنچه گفتم در بعضی روزنامه ها و سایتها نقل شده است. وقتی سخن مجمل خلاصه شود امکان سوء تفاهم بیشتر و فهم سخن دشوارتر می شود. خلاصه ای که منتشر شد بسیار مجمل و مبهم بود. به این جهت باز هم قصد دارم مجملی از آن بنویسم شاید تا بعضی سوء تفاهمها و سهوها تدارک شود. من مطمئن نیستم که در این تلخیص بتوانم مقصود خود را به روشنی بیان کنم اما اگر قرار است سخنی تلخیص شود صاحب آن معمولاً بهتر از عهده کار بر می آید. وقتی دیدم رجالی از همه جناحهای سیاسی (البته اهل دانش و نظریشان) در مجلس تشریف دارند به یاد ذم شبیه به مدح مرحوم آل احمد افتادم که به من می گفت «تو مصداق تلم و تمام این بیت عرفی شیرازی هستی که:

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند»/

و من هر چه توضیح می دادم که در علم و نظر ملاحظه کاری نمی کنم آن را نمی پذیرفت. زیرا او مثال آدمی را مبارز و مجاهد می دانست و از همه توقع داشت که به میدان مبارزه سیاسی بیایند. من به شیوه او احترام می گذاشتم. اما نظر او این بود که قلم را شمشیر باید کرد و این یعنی تقدم سیاست بر فلسفه. من معتقد به تقدم سیاست بر فلسفه نیستم اما این تنها رورتی نیست که به صراحت سیاست را بر فلسفه مقدم دانسته است بلکه عرف عام هم این تقدم را تأیید می کند. در آن مجلس که نمی خواستم مستقیماً وارد بحثهای فلسفی شوم شواهدی از تاریخ قدیم یونان و ایران و از دوران جدید برای اثبات همبستگی میان تفکر و هنر و سیاست ذکر کردم و به صراحت گفتم که سیاست هرچند ممکن

است از شاعران و دانشمندان و متفکران حمایت کند (که این حمایت بیشتر مصلحت اندیشانه است) تفکر و هنر با این حمایت پدید نمی آید و برای اینکه تصور نشود که سیاست را حاصل و نتیجه شعر و فلسفه می دانم تصریح کردم که شاعر و فیلسوف معمولاً به سیاست علاقه ای ندارند و سیاستمدار نمی تواند برای اتخاذ تصمیمهای سیاسی به آثار هنری و فلسفی رجوع کند زیرا گرچه فلسفه و هنر و سیاست با هم نسبتی دارند هیچ یک از دیگری ناشی نمی شود بلکه اینها همه به هم پیوسته اند و مخصوصاً فلسفه و هنر شرط سیاست متین و استوار است. این سخنان گاهی بر توجیه قدرت، هر چه باشد حمل می شود. من نمی دانم چرا وقتی سیاست را بر شریفترین آثار وجودی بشر متکی می دانیم طرفدار قدرتیم یا قدرت را توجیه می کنیم. با این ملاحظه چون جناب آقای خاتمی در مجلس حضور داشتند گفتم ایشان که مرا خوب می شناسند می توانند شهادت بدهند که آیا من اهل تقرب به قدرت بوده ام و قلم را در خدمت مصالح شخصی قرار داده ام و با اینکه به ایشان و پدر بزرگوار و خانواده ارجمندشان ارادت دیرین داشته ام آیا در زمان ریاست جمهوری ایشان طلب و توقعی اظهار کرده ام. (من با سیاستمداران دیگر آشنایی نداشتم و برای آشنایی با آنان نکوشیدم پس اگر اهل تقاضا بودم ناگزیر می بایست از آقای خاتمی تقاضایی داشته باشم. البته ایشان مرا به ریاست فرهنگستان علوم منصوب کردند اما در آن زمان قاعده این بود که مجمع عمومی فرهنگستان سه نفر را به ریاست جمهوری معرفی کند. معمولاً در این انتخاب تعداد آراء اثر و اهمیت دارد. من از دو همکار گرامی فرهنگستان رأی بیشتری داشتم و جناب آقای خاتمی که نه در حرف بلکه در طبع و خلق و فکر به آزادی و عدالت قائل و مایلند مرا منصوب کردند. تردید ندارم که اگر نامزد دیگری صاحب رأی بیشتر بود، او را منصوب می کردند و من خود همین روش را درست می دانم) احترام من به آقای خاتمی بیش از اینکه به سوابق سیاسی ایشان مربوط باشد به شایستگیهایشان مربوط است. یعنی اینکه من ایشان را لایق و شایسته مقامهای بزرگ می دانم و حرمت می گذارم نه اینکه چون مقاماتی را احراز کرده اند ایشان را تعظیم کنم. از همینجا می توانید نظر مرا درباره سیاست دریابید. سیاست به صورتی که هست و جاری است تمام سیاست نیست. این سیاست تقریباً در حدود میدان عمل رسمی و عادی و اظهار مخالفتها و موافقتها محدود می شود. رویکرد دیگر اینست که ببینیم سیاست جاری از کجا آمده و به کجا می رود و چگونه می توان بنیاد سیاستی را گذاشت که مردمان آن را خانه امن و آسایش خود بدانند. موضع اول که در همه جهان و بخصوص در جهان توسعه نیافته غلبه دارد میدان تسلیم و اطاعت و بهره برداری و ربا و مخالفت و مبارزه و سرکشی و رنج و محنت و خدمت و خیانت و بالاخره دشنام و کین توزی است. اما در نظر دوم هرچند که مخالفتها و طرفداریهای شخصی و رسمی به کلی از میان نمی رود اصل بر تذکر به وضع موجود و راهیابی به سوی آینده است. به گمان من همه تحولات بزرگی که در تاریخ بشر پیش آمده است مسبوق به این نظر بوده است و اگر این وجهه نظر نباشد سیاست رو به انحطاط می رود. پیداست که تا مجاهدان و سیاستمداران اهل تدبیر نباشند نظر هم راه به جایی نمی برد ولی به هر حال این تذکر شرط قوام و اجرای سیاست است. یعنی نظر و عمل به هم پیوسته اند. من اینها را نمی گویم که از شخص خود یا از درس و بحث فلسفه دفاع کرده باشم. کسی که هشتاد سال عمر کرده است و بهترین و شریفترین مردمان قدر کوشش اندک او در راه علم و نظر را می دانند ضرورت ندارد و نباید از خود دفاع کند. ما نیاز داریم که بیشتر در کار و بار خود بیندیشیم و بدانیم با رفتن آن و آمدن این یعنی با تغییرات صوری هیچ مشکلی حل نمی شود چنانکه اگر مشکلاتی هم وجود دارد اشخاص آن را بی مشارکت ما پدید نیاورده اند. هرچه پیش می آید باید زمینه وقوع و استقرار آن وجود داشته باشد. فساد و دروغ در جامعه را یک یا چند شخص فاسد و دروغگو بنیاد نمی کنند. اگر دروغ رواج می یابد و جای راستی و درستت را می گیرد باید سدی که برای محافظت از نظام زندگی آدمی در برابر زشتی و تباهی وجود دارد سست شده باشد. من به جای اینکه به دروغگویی فلان و فساد بهمان بیندیشم از خود می پرسم چرا ما زشتی و دروغ و بهتان و ناسزاگویی را نه فقط تحمل می کنیم بلکه حتی وقتی به زبان امر به معروف و نهی از منکر سخن می گوئیم از کنار آنها می گذریم و می گذاریم و اجازه می دهیم که حتی بر این زشت ها نام دین و اخلاق اطلاق شود. یعنی به نام دین به بهترین مردمان ناسزا بگویند و تهمت بزنند.

آیا ترویج دین و معرفت از طریق قهر و توهین و هتاک و دروغگویی و بهتان یک ظلم مضاعف به دین و اخلاق نیست. یعنی این شیوه علاوه بر اینکه گناه است مایه وهن دین نمی شود؟ نکته دیگر اینست که اگر به سیاست با نظر سطحی بنگرند و کار سیاست را با موافقت و مخالفت تمام شده بینگارند از

امکان ها و شرایط غافل می شوند و در بهترین صورت وضع مطلوب (یا به قول رایج آرمان ها و ارزش ها) را با عمل عادی و رسمی سیاست خلط می کنند البته قومی که به کمال مطلوب و به آینده نظر و امید ندارد راه به جایی نمی برد اما ایده آل در ابتدای راه نیست و آن را با عمل هر روزی سیاست محقق و تصاحب نمی توان کرد. ایده آل راه آینده را نشان می دهد این راه را باید گشود. سیاست حقیقی با گشودن راه آغاز می شود و این راه را با همراهی مردم باید پیمود. کسانی که احیاناً بیگانه با مردم به نام مردم حرف می زنند و خود و رأی و خواست خود را مردم و رأی و خواست آنان می انگارند، اگر مغرض نباشند از تمیز و حفظ مراتب و منازل عاجزند و چون درکی از میانی سیاست ندارند و فهمشان با پندارهایشان قالبگیری شده است میان کار سیاست و زندگی مطلوب را خلط می کنند. اینان سیاست را به کوشش برای حفظ یک وضع سیاسی خیالی به هر قیمت تحویل می کنند. سیاستی که تمام همش مصروف حفظ به اصطلاح آرمان ها و ارزش ها باشد (به اصطلاح آرمان ها و ارزشها می گویم زیرا آرمان به معنی آرزوست و ارزشها همه این جهانیند اما دین و معرفت و رای آرزو و ارزش است وقتی نویسنده ای مثل کامو در اولین سطرنامه هایش به یک دوست فرضی آلمانی، عظمت کشوریش را و رای ارزش می داند من چگونه دین و امر قدسی را یک ارزش یعنی چیزی که قابل سنجش و ارزیابی و محاسبه است بدانم مع هذا چون ارزش ها و آرمان ها بجای حقایق و معانی قدسی به زبان می آید حرمت آن را نگاه می دارم و در اصطلاحات و زبان مردم چون و چرا نمی کنم) و شرایط را نشاناسد و در نظر نیاورد و به فراهم آوردن آنها فکر نکند به مقصود شریف خود نمی رسد. تحویل سیاست به پالسداری از شعائر و ارزش ها بدون توجه به صلاح و فساد موجود و امکان های بهبود و اصلاح نه فقط سیاست نیست بلکه چون دین و آیین را ناگزیر خرج و مصرف می کند آن را از میان برمی دارد. شاید تعجب کنند که مگر بدون در نظر داشتن یک بنیاد و غایت شریف می توان سیاست تأسیس کرد. هر سیاستی ناظر به آرمانهاست و متکی به آیین ها و آداب و تشریفات و ارزش های خاص است. یک جامعه اخلاقی باید به آیین ها و ارزش ها وفادار بماند اما اگر سیاست محدود و منحصر به مراسم و تشریفات شود و از زندگی مردم و مسائل کشور و صلاح و فساد آن چشم بردارد، آرمان ها و ارزش ها را نیز به خطر می اندازد. سیاست اهتمام به اصلاح آموز زندگی مردمان است مولای موجدان و اسوه اهل عدل و تدبیر در نامه به مالک اشتر او را به حفظ صوری و لفظی آرمان ها امر نکرد بلکه فرمود که خراج مصر را بگیرد و آن را در راه جهاد با دشمنان و عمران بلاد و تربیت مردمان صرف کند سیاست، کارآمد طرح اصلاح زندگی و تحصیل درآمد از طریق درست و صرف آن در راه مناسب بدون اسراف و اتلاف و بیهوده کاری است. خراج و مالی که در دست دولت و حکومت است به مردم تعلق دارد و باید در راه بهبود زندگی مردم و تعلیم و تربیت و بهداشت و سلامت و آسایش مادی و اخلاقی آنان و برای آبادانی کشور صرف شود هر سیاستی که مقصدی جز اینها داشته باشد در حقیقت سیاست نیست بلکه از قبیل برنامه ها و اقدام های فرقه ای است و شاید بتوان آن را سکولاریسم معکوس خواند زیرا اگر در سکولاریسم جایی برای دین و اخلاق در سیاست منظور نمی شود در تحویل سیاست به صرف آرمان ها و مراسم سیاست منتفی می شود و شبیحی که از آن می ماند متأسفانه مایه اشتباه مردمان می شود و کسانی ممکن است این شیخ را عین سیاست بدانند.

وقتی به سیاست و امر سیاسی نمی اندیشیم طبیعی است که این قبیل اشتباه ها بنیاد سیاست را ویران سازد سیاست در زمان ما پیوندی با اخلاق ندارد اما اگر نمی توانیم سیاست اخلاقی بنیاد کنیم سیاست را به کین توزی و قهر و دروغ و فریب آلوده یا مبدل نکنیم و مردمان را به وادی توهم و سرگردانی نکشانیم. در زمان ما که راه سیاست دشوار و تیره شده است شاید تنها اهل اعتدال و تدبیر بتوانند از افتادن کشورها در مخافتگاه های هولناک دوران نیست انگاری جلوگیری کنند.

من در مجلس روز شانزدهم تیر ماه 92 می خواستم این معانی را به شرح بگویم که وقت تنگ بود و گوینده هم بیش از آنچه گفت توانایی گفتن نداشت. شرمسار همه عزیزانی هستم که در آن مجلس حضور یافتند و این دانشجوی سالخورده را تشویق کردند. جزا هُم الله خیراً